



میهن

نشریه مرکزی سازمان اسناد و کتابخانه ملی افغانستان

شخصیتهای بزرگ، که گاه گاه
در عرصه تاریخ ظهور میکنند به
مثابه مفصلهای تاریخ هستند.
بدون این گونه شخصیتهای
تاریخ نمیتواند قامت برافرازد.

جورج ساتیان

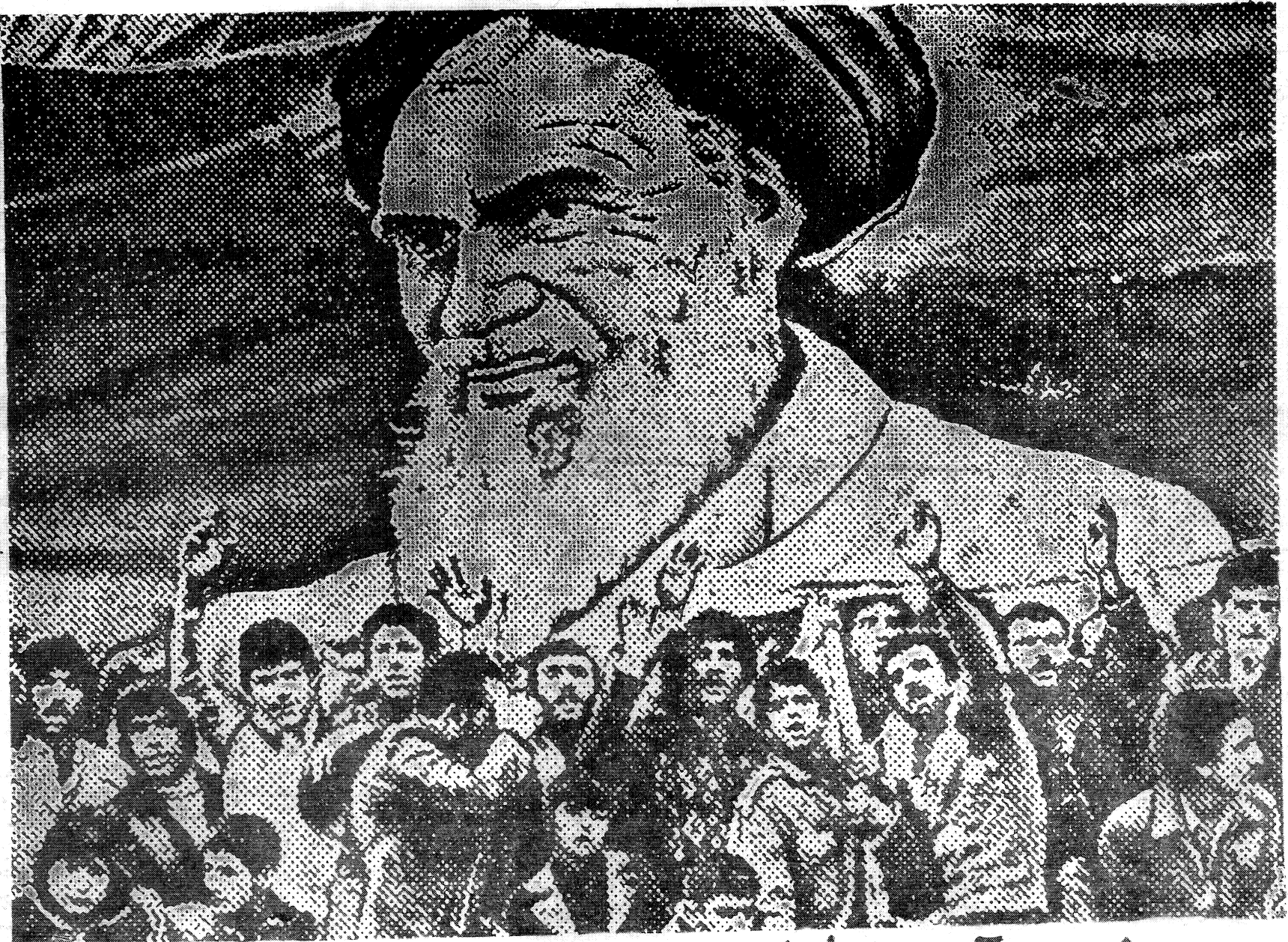
شماره ۸، سال دوم

می ۱۹۸۹

شوال المکرم ۱۴۱۰

جوزای ۱۳۶۸

واقعة السبعة



حضرت آیت الله امام خمینی به عمر ۸۸ ساله گی
روز یکشنبه ۱۴ جوزای سال روان در تهران چشم از
جهان بست. انا لله و انا الیه راجعون
امام خمینی در ۱۲ دلو ۱۳۵۷ از پاریس به
ایران آمد و جمهوری اسلامی را بنیاد نهاد.
وفات امام خمینی را به برادران ایرانی و به
تمام مسلمانان جهان تسلیت میگوییم.

مسأله ملی و مصالحه ملی

بیکمان اکنون تمام مردم ، به استثنای آنانی که جنگ را وسیله معامله و منفعت قرار داده اند ، از خونریزی و بی ثباتی و بی امنیت به ستوه آمده اند . ادامه جنگ روز به روز فشار پرابلمهای اقتصادی و اجتماعی را بیشتر میسازد .

در چنین شرایطی جستجوی راههای بیرون رفت از جنگ ، استقرار اوضاع و تأمین صلح در مرکز تفکر ، اندیشه و احساس هر فرد وطنپرست افغان نستان قرار دارد . دولت سیاست مصالحه ملی را طرح کرده است ، آنچه با روند تشنج زدایی جهانی و اصل حل مناقشات با وسایل سیاسی مطابقت دارد . نیروهای مخالف استقرار اوضاع را با سقوط کامل دولت موجود پیوند میدهند . به این گونه کلافه سر در گم ایجاد شده است که نتیجه آن ادامه خونریزیست . البته محکوم ساختن جنگ افروزان بیجا و معقول است ، اما صرف با این فور مول نمیشود واقعههای بسیار متضاد ، پیچیده ، حساس و در حال تغییر کشور ما را زیر کنترل در آورد . احزاب ، سازمانها و گروههای زیادی در داخل و خارج کشور به وجود آمده اند . آنها با شدت و ضعف متفاوت از منافع و موضعگیریهای نیرو های معین اجتماعی و سیاسی در داخل و خارج کشور نماینده می میکنند . از اینجا ست که مسأله محاسبه منافع تمام نیرو ها به مسأله مرکزی سیاسی روز مبدل شده است . منافع آنها از کجاست ؟ چشمه میگیرد ؟ بدیهیست از ساختار اجتماعی جامعه ، از موقعیت ملی و بین المللی آنها . در یازده سال جنگ ساختار جامعه شدیداً تغییر کرده است . نیرو های سیاسی - نظامی نوینی ایجاد شده اند و قطب بندیهای نوینی در حال شکل و تکوین است . اما چی مسایلی میتوانند در یک مقیاس وسیع و نیرو ها را در استقامتی واحد بسیج کنند و راههایی به سوی تفاهم و دیالوگ بکشایند ؟

یکی از این راهها چگونه - می پر خورد با مسأله ملی در کشور است . در گذشته و آری امروز هم به پهلوی ها و عناصر جدا گانه این مسأله اشاره های شده و میشود . سازمان انقلابی زحمتکشان افغان نستان از همان بدو تا - سپس خود ، تقریباً بیست و - یک سال پیش ، با صراحت و روشنی مسأله ملی را در

افغان نستان به حیث يك مسأله مرکزی و یکی از اهمه های اساسی در انقلاب کشور مطرح کرده است . ساختار ملی و اتنیکی جامعه ما نا متجانس و متنوع است . هر يك از ملیتها و اقوام ساکن افغان نستان تاریخ ، فرهنگ ، زبان و رسم و رواجهای خود را دارد . این تنوع ملی از یکسو مسایل سیاسی کشور را فریاد میسازد و از سوی دیگر آن را غنا میبخشد . نمیتوان زیر هر شعاری که باشد ، از طرح مستقیم ، ارگانیک ، سیاسی و کلی مسأله ملی طفره رفت .

اگر کسی به آن علاقه مندست یا نیست ، مضمون مسأله تغییر نمیخورد . مسأله ملی و تأمین حقوق تمام گروههای مذهبی و اتنیکی تنگ تنگ مسایل روز قرار دارد و باید به یکی از استقامتهای اساسی تفکر و عمل سیاسی جا معه قرار بگیرد . هما نظوری که مصالحه ملی به مثابه يك شیوه تفکر سیاسی مولود حوادث خونین کشور به وجود آمد ، اکنون مسأله ملی به حیث پایه و بنیاد مطمئن انگشالی بعدی این سیاست باید هر چه گسترده تر مطرح شود . مصالعه ملی را میتوان به عنوان یکی از وسایل حل مسأله ملی به کار برد . پوشیده نیست در نتیجه تضادهای ملی ، که در نتیجه تحمیل ستم و تفرقه ملی از سوی ستمگران ، چه نیرو ها و استعداد های عظیم انسانی در وطن محبوب ما از روند انکشاف تمدن بشری عقب نگاه داشته شدند . مشتی مستبد و ستمگره بر مردم ملیت خود دلسوزی نمودند و نه بر دیگران . به هر صورت باز گردیم به مسأله ملی .

مسأله ملی تمام عرصه های هستی سیاسی ، اقتصادی ، مذهبی ، اجتماعی و فرهنگی را در بر میگیرد . ولی پایه اساسی آن را سیاست تشکیل میدهد . گروهی میکوشند زیر پوشش ملت واحد واقعت عینی ملیتها و گروههای اتنیکی را نادیده بگیرند و بدینگونه منافع خشن ناسو نالیستی خود را دنبال نمایند . برخی دیگر در شرایط جنگ طرح آن را پیش از وقت میدانند . ولی هر دو گرایش را حرکت زنده - گی محکوم میکنند . اگر همین حالا راه فردای بعد از جنگ روشن نباشد چگونه میتوان به آن پایان بخشید ؟

تأمین حقوق برابر سیاسی ملیتهای ساکن کشورما تضمین تحکیم همبسته گی خلقها به شمار میرود آنچه در آخرین روز پنجمین روز ۲۵ جوزا در دفتر کارش با کریستینا لمپ خبرنگار روز نامه فیفا نشیل تایمز چاپ لندن مصاحبه نمود . متن مصاحبه در شماره های بعدی چاپ میشود .

مصاحبهها

محبوب الله کوشانی منشی اول کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان ، معاون صدر اعظم ج . ا . روز شنبه ۱۳ جوزا با هانری لیر خبرنگار چنگا دیدار نمود و

تحلیل به ساختار و محتوای دولت ارتباط میگیرد . افغان نستان یگانه کشوری نیست که با این مسأله روبرو - ست . در خزینه تجارب جوامع بشری مثالهای بسیاری وجود دارد که میتواند ما را در زمینه بر خورد سالم سیاسی به این مسأله یاری رساند .

تجربه تاریخی تمام کشور های کثیر المللیت و دران جمله وطن خود ما با قاطعیت ثابت میسازد که دولت مطلقه مرکزی جز استبداد و دیکتاتوری بی آمد دیگری ندارد . روی همین درس تاریخیست که در تمام کشور های کثیر المللیتی ساکن ختار و مضمون فدرالی دولت پذیرفته شده است . دولت فدرالی در صورتی که بر پایه نهاد های دموکراسی ، آزادی و حق تعیین سر نوشت ملیتها به وجود آید ، زمینه های افتراق و تفرق ملی را از بین میرد . راههای رشد آزاد هر ملت و تمام ملیتها را یکجا مساعد میگرداند . همبسته گی و تفاهم را تقویت میبخشد و دوستی و برادری را ارمغان می آورد .

در کشور ما که عملاً اکنون مجتمعی از خود منتظر یها به وجود آمده است ، ایجاد دولت فدرالی بیان مشخص سیاسی آشتی ملی را تشکیل میدهد . اصولاً تا زمانی که مسأله دولت در تیوری و پراتیک انقلابی حل نشود ، برداشتهای از این یا آن گوشه مسأله ملی مثلاً خود مختاری برای فلان گروه و شورای ملیت برای آن دیگری ، دردی را دوا نمیکند . دولت به مثابه يك سیستم سر تا سری خود مختار یها بر پایه ویژه گیهای ملی ، تاریخی ، جغرافیایی مطرح است . هر يك از خود مختار یها ی که بدین گونه در چار چوب دولت فدرالی ، ایجاد میگردد ، دارای نظام سیاسی مستقل محلی خود است : ساحه جغرافیایی انتخابات ، پارلمان رئیس دولت ، کابینه و تمام آزادیها ، صلاحیتهای ، و مسؤ - ولیتها یی که از آن در عرصه های مذهبی ، فرهنگی ، اقتصادی و اجتماعی ناشی میشود .

سیستم فدرالی دولت در يك جامعه کثیر المللیت شیوه آزمون شده راه حل مسأله ملی به شمار میرود . چنین است بدون استثنا در کشور های شرقی و غربی و چنین باید در وطن ما که حق تعیین سر - نوشت به مثابه حق طبیعی سیاسی و اجتماعی برای هر يك از ملیتها و اقوام ساکن وطن واحد مان باید تأمین گردد .

روز پنجمین روز ۲۵ جوزا در دفتر کارش با کریستینا لمپ خبرنگار روز نامه فیفا نشیل تایمز چاپ لندن مصاحبه نمود . متن مصاحبه در شماره های بعدی چاپ میشود .

هیچنوع زور گویسی... هیچنوع انحصار گرایی... نمیتواند بدیهه ترازیدی المانها پایان بخشد

بیانیه شفاهی محبوب الله کوشانی منشی اول کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغان نستان در لویه جرگه

به اجازه محترم دو کتور نجیب الله رئیس جمهور افغان نستان و منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، حاضرین گرامی ، خواهران و برادران ، هموطنان ! برای من جای بسا خوب شهودی است که از جانب سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان در این جرگه وسیع و شکوهمند که در این لحظه حساس و دشوار تاریخ وطن و مردم ما بر گزار شده است به خاطر ارزیابی وضع سیاسی و نظامی کشور به خاطر جستجوی راه بیرون رفت از این وضع شاد باش میگیرم .

البته از يك طرف فشار زمانی که خطرات به جای هاست صاحب یکبار دیگر به آن تا - کید ورزید و از جانب دیگر چون در بیانیه جامع ، پرمحتوا و همه جانبه محترم دو کتور نجیب الله رئیس جمهور اوضاع موجود سیاسی کشور همه جانبه تحلیل شده ما به خاطر یکبار همسوی در تلاش به خاطر استقرار صلح در کشور از جانب سازمان خود حرفی زده باشم تا کزیر به بیان مطالب مختصری می پردازم . اگر چه در جرگه امروز ما مانا بنده گان تعداد کثیری از هموطنان ما چه در خارج و چه در داخل نتوانستند و با فرصت نیافتند اشتراک ورزند که در آن صورت اشتراک شان در جرگه ما محتو او کیفیت دیگری میداد یعنی کیفیت غنی تری میبخشید با آنهم به این اعتقاد که هموطنان ما چه در داخل و چه در خارج با عشق آتشین که به وطن خود دارند بانیازمبر میکه به استقرار صلح در کشور دارند به فریاد ها و صداهای ما و شما توجه میکنند گوش فرا میدهند بیاید ابراز امید واری و اطمینان بکنیم که همچنانا نیکه در صحبت هایی که تا کنون صورت گرفته در ایرادیانیه هاییکه بعدا صورت خواهد گرفت و همچنان در اتخاذ تصمیم این جرگه عظیم و با شکوه آرمانها و خواسته های بر حق خود را آنها نیز بازتاب یافته بیابند .

سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان در طول حیات سیاسی خود با اعتقاد به اصل عدم دنباله روی ، با اتکاء و اعتقاد به نیروی لا - یزال توده ها ، با اعتقاد بر این که تأمین برادری ، تأمین برابری حقوق سیاسی میان ملیت های مختلف کشور به

مطالبه ضروری همبسته گر میگردد با چنین معتقدات خود که کنگار سایر نیرو های ملی و وطنپرست به مبارزه به خاطر تأمین عدالت اجتماعی به خاطر خوشبختی انسان زحمتکش جامعه به خاطر دفاع از آر ارزش هایی که طی هزارا سال مردمان این سرزمین به خاطر آن جان داده اند قهرمانی ها کرده اند ، حماسه های آفریده اند ، یعنی آزادی استقلال ، حاکمیت ملی ، دفع و طرد تجاوز اجنبی و بیانه کردن نه نهادن به اسارت ، طرد استبداد و ظلم داخلی و خارجی به مبارزه خود ادامه داده است و با سر فرازی ادامه داده است . امروز وضع کشور ما دشوار و پیچیده است . در فضای نوین که بعد از بر آمدن نیرو های نظامی اتحاد شوروی ایجاد شده و ماوشما فرزندان این سرزمین با تجارب خونین گذشته های دور و نزدیک بار رسالت سنگین دفاع از آزادی ، استقلال و حاکمیت ملی را به دوش میکشیم باید به تعمیم و گسترش نهاد های دموکراتیک تیک توجه اساسی را مبلو ا داریم زیرا نه استقرار صلح و نه هم ترقی و پیشرفت بدون دموکراسی میسر است . پلو رالزم سیاسی احترام به نظرات مخالف ، دیالوگ و تفاهم سیاسی ، ضرورت های جامعه امروزی ماست . امروز که مشتی اجبر و مزدور به خاطر اهداف و مقاصد خود خواهانه می خواهند تحت بهانه ها و پوشش های گوناگون ، جنگ در کشور ما تداوم پیدا کند ما یقین داریم که همه در صف واحد با هموطنان ما - جرما که امروز در بیر و ز هستند و آنها نیز تشنه صلح هستند توانایی آن را پیدا خواهد کردیم که آنها را تجرید کنیم ، سیاست مصالحه ملی که کارآیی ، موثریت و محقو - لیت خود را در عمل ثابت کرده و روز به روز چه از نقطه نظر عملی و نظری غنای بیشتر پیدا میکند و طرح های جدید رهبری دولت جمهوری افغان نستان ، ما شاد ما نیم از اینکه روز تا روز اعتقادات ما نیز در این سیاست بازتاب عمیق تر و گسترده تر خود را

مردی پرستش و ستایش

باز هم سخن از «تبار سرخ شهادت» از تبار به خون نشسته گان، به خون نشسته گانی که به قول واصف باختری «بادستهای نجیب خویش ستاره حمل کردند» تا با چراغ قرمزین خون خود ره نور دان و ادبی سعادت و خوشبختی انسان را به مسیر اصلی و واقعی انسانیت که در آن جا صفا و صداقت همه گیر است و کذب و ریب و فریب را راهی نیست و انسان بد آن گونه که مولوی در جستجوی آن بود هم در آن جا یافته خواهد شد، رهنمون باشند. سخن از تبار شیخیت که از دیو دملول گشته و به جستجوی «آنی» می کرده که هر چند جستجوگران دیگر در طلبش تکاپوی داشتند، اما تاریکی و ظلمت مانع آن شد تا راهی به دیار مقصود و مطلوب بیابند، چه زدودن تاریکی و ظلمت را چراغی در کار بود که روغنش خون قرمزین از خود گذشته های باشد که خود مانند قتیله در آن بسوزند و سیاهی را بزدایند تا راه را به رهروان بنمایانند.

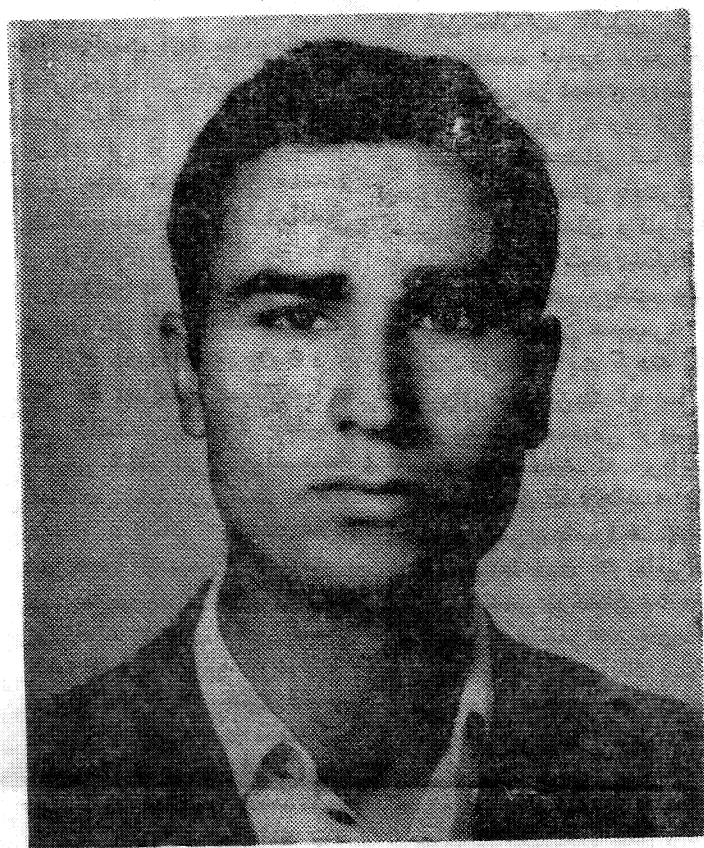
گویی این امر میراثی بود که «تبار سرخ شهادت» باید آن را به دوش میکشیدند که صادقانه و صمیمانه به دوش کشیدند و با خونهای پاک و گرامی خویش آن را بر دیوار تاریخ میهن نبشتند و به یادگار ماندند. یاد کاری که نسلها آنرا یکی بعد دیگر خواهند خواند، عبرت خواهند گرفت و مباحثات خواهند کرد.

اکنون زندگینامه بزرگمرد از جان گذشته بیازاید... به خوانش میگیریم که نام نامیش رشید بود و به راستی که این اسم، مسما بی بهتر از آن نخواهد یافت. آری انجنیر عبدالرشید فرخاری که نخستین فرزند خانواده تهیدست و فقیر، اما با معرفت و روحانی رحیم الله بود. در سال ۱۳۲۰ خورشیدی در محله آخند های شهر فرخار ولایت نغار زاده شد و از همان آغاز با فقر و تنگدستی این آشنایی همیشه گمی خانواده خویش معرفت حاصل کرد. وی هرچه بزرگ و بزرگتر میشد این همدم نام مبارک را نه تنها به خود بیشتر نزدیک میدید بلکه همسایه ها، اهل محله و زادگاه خود را نیز با این اهریمن تباہ گردست و گریبان می یافت. با آغاز دوره جوانی و کسب تعلیم و تعلم از مکاتب رسمی و خصوصاً

صی در یافت که نه همین یک اندوه بزرگ دامنگیر خانواده و اطرافیان است بلکه شماری از دردها، ناامیدیها، سیاسی و ملی اجتماعی، چونان مورینه های کیشان را می خورد، میکاود و تدریجاً آنها را به نابودی می کشاند. دماغ کاوشگر و اندیشه ژرفبین، او را واداشت تا به مطالعات و پژوهش های در این زمینه و زمینه های دیگر اجتماعی و سیاسی بپردازد و علتها و انگیزه های این معلولها را دریابد، عبدالرشید فرخاری وقتی به کابل آمد و پا به صنف دهم مکتب تخنیک ثانوی گذاشت با آشنایی محیط اجتماعی و فکری جدید با مسایل نوینی رو برو شد و پدیده های فکری تازه ای را دریافت، و در بحری از سوالها، دشواریها، چه باید کردهایی غوطه وزگردید که باید دست آشنا و مهر بانی پیدا میشد و او را به ساحل مقصود میرساند، تازه جوان فرخاری چونان آهویی رمیده بی، از آن دره های سبز آمده بود و خروش دریای زلال و همیشه روان فرخار با همه زیباییهای خدا دادش، در جان خسته آن غریب خروش خشمی به نهان جا داده بود. کابل محیطی دیگر داشت، افکار نوی در بطن آن جاری بود. مبارزه، صف آرایی ها جوانان سخنور، مظاهر، مردمان طالب چیزهای بزرگمی بودند.

رشید این همه را کافی نمیدانست. او را سیراب وقایع نکرد آنچه دید و آنچه یافت در جستجو بود، کس دیگری را طلب میکرد، درمان زخم های نهان خود را میخواست. وی عاشق سرگردانی را مانده بود، که شب و روز در تلاش رسیدن به وصال معشوق و معبود خودی تپید، از نیرو به هر سو عاشقانه و بی وارگام می نهاد و گشایش روزی می یافت بر رخ خویش میخواست تا جلوه معشوق را در آن بنگرد و شمیم دلکش یار را از آن روزنه استشمام کند. اما این کار آسان نبود، و نه میشد بی راهبر و مراد بی دست راهنما یازید. باید معلم و رهنمای مییافت و باید

با دست های اعجاز کر او این گرهها گشوده میشد و این روز نه گشاده میگردد. لابد باید به جستجو پرداخت و گرهگشا را دریافت، و رشید فرخاری با تلاش و تپش پیگیر و بلاوقفه که ملزمه زنده گی غرور آفرین و افتخار آمیز او بود سرانجام معلم و مراد خود را دریافت



دست به دامن فیض بارو پر برکت او برد. و گفت: ای مربی! منکه فرزند رنج و مصیبت و پرورده ی فقر و بیچارگی، اهانت و تحقیر را در سلول سلول بدن عذاب دیده ام لمس کرده ام دیگر نمی خواهم نه تنها خود بلکه همگان و هم میهنانم در این منجلاب غوطه ور باشند، دیگر تحمل اینهمه رنج و آلام را ندارم. چی کنم؟ کجا بروم؟ رهنما بیم کن؟ مربی اندیشه و فکر او را باور کرد و در سیمای استخوانی و اندام لاغر او بلندای یک عظمت انسانی و تجسم یک عصیان شکوهمند و و تحسین بر انگیز را دید. به آینده های تا بنا ک زنده گی و رشادت های انجنیر عبدالرشید امید وار گردید، او راستو دو گفت: ای همبرند من همراهی و همکاری تو و چون تو رشید مردان است، که به من نیرو می بخشد مرا توانایی و امید میدهد که با گامهای استوار و متین به راهی که در پیش گرفته ام رهسپار شوم و به یاری شما

بعد از این آشنایی، جلسه موسس سازمان انقلابی زحمتکشان (مختل انتظار) دایر شد و انجنیر رشید افتخار عضویت و اشتراک این جلسه را حاصل کرد و نامش در ردیف بنیانگذاران س.ا.ز.ا. ماندگار گردید.

از این تاریخ به بعد او با ولع و اشتیاق تمام از یکسو خواند و آموخت و از سوی دست اندر کار سازماندهی و تنویر اذهان روشنفکران، آشنایان و مردم خود به فاعلیت پر داخت و از هیچگونه تلاش و سعی به خاطر رشد و استحکام سازمان و پخش و نشر اندیشه و آید یا لوزی خود دریغ نوزید و هیچ رعب و ترسی از خفا شان و تاریکی پسندانی که روشنائی زنده گییشان را به باد فنا خواهد داد، در وجودش راه نیافت. انجنیر عبدالرشید فرخاری بعد از فراغت صنف سیزدهم تخنیک ثانوی منجبت تخنیک رادیو در ریادیسو افغانستان شامل کار شد و بعد از خدمتگزاران صادقانه و بی آلیش در این اداره مستحق بورس تحصیلی گردید که با استفاده از آن جهت اكمال تخصص مسلکی خویش به آلمان فدرال رهسپار شد و دو سال بعد موفقانه به وطن برگشت و با زهم کار منند تخنیک را دیو شد. همکاری نش او را لیک می شتا سند و به کار دانی، مناعت، پاکیزه گی و فضایل وی اذعان دارند.

در یکی از کنفرانس های سازمانی انجنیر عبدالرشید فرخاری به صفت عضو هیئات رهبری انتخاب شد و با همه تواضع و فروتنی با استواری، جدیت و پشتکار حیرت انگیزش این مسئولیت را به پیش برد. در سال ۱۳۵۷ خورشیدی بعد از زلزال سی شدن رهبری سازمان وی منقضی گردید و در سال ۱۳۵۸ به دست چاوشان بدکاره وقت گرفتار شد.

آری، انجنیر رشید سرش را در راه پیمانش گذاشت و امروز هزاران عضو سازمان

انقلابی زحمتکشان افغانستان مشعل امیدها و آرمان هایش را در مبارزه دشوار به دوش میکشند و با شعار پیروزی یا مرگ تا صبح روشن فرودا حمل میکنند. زیرا او پیمان بسته بود که:

من هاندم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یگسره بر هر چه که هست (رستاقی)

سیاسی و اتحاد عمل همه نیرو های ملی و وطنپرست، ما قادر خواهیم شد، که همه توطئه ها را خنثی بکنیم و سرزمین پلاکشیده و مردم به خون نشسته خود را از این مصیبت نجات بدهیم. به امید پیروزی خرد بر جهل. یقین داریم که عقل سلیم پیروز میشود.

و منطقی باید بر خورد درست و منطقی داشت. هیچنوع زور گویی، هیچنوع قلدری هیچنوع تکبر و هیچنوع انحصار گرایی نمیتواند بدردهای ما، به وضع فاجعه آمیز و دردناک ما، به تراژیدی المناک ما پایان بخشد. فقط از طریق اتحاد

نظر بگیرند که سیاست تک روانه، انحصار طلبانه ممکن نیست به پیروزی برسد. جامعه ما عمیقاً متنوع است. خصوصیات ملی، منطقه ای، محلی و مذهبی در این کشور وجود دارد ما نباید از پهلوی این واقعیت ها بگذریم. به خاطر یافتن راه حل درست

هیچنوع زور گویی...

(از ص ۲) یابد، مطمئن هستیم که نیرو های جنگ طلب کسانیکه چشم به خاک ما، به استقلال و آزادی ما دوخته اند. به همت همبسته گی و اتحاد صادقانه، در خارج باید یک نقطه را در



فرهنگ



سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۹ و مسأله فرهنگ

سالهای (۱۹۰۰ تا ۱۹۱۹) نقطه آغاز دیگری بود. روشنفکران و غنا سر تحول طلب در مواضع معین سیاسی فشرده تر شده بودند. چنان که بر مبنای گزارشهای شاد روان غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» سنگرهای عناصر تحول پسند در سه موضع معین زیر مشخص می نماید:

- ۱- سنگر تحول پسندان درون دربار،
- ۲- سنگر آزاد یخوهای بیرون دربار،
- ۳- سنگر مبارزان منفرد. تحول پسندان درون دربار به سر کرده گوی عناصری چون محمد ولی بدخشاکی، میر یاز بیک دروازی، سید جوه شاه غور بنسیدی، لعل محمد کابلی، یادشاه، میرخان لوگوی، نظام الدین ارغندی وال، میرزمان الدین شجاع، لادوله و تعدادی دیگر، طرح و تفکر نرم و سازشکارانه بی داشتند و میخواستند که بهبودهایی را از داخل درمتمن و ماهیت طرحهای دولتی و دربار به وجود آورند. چون

این خواست آنها بنا بر تجرر تفکر دوون دربار، زمینه عملی نداشت؛ بنابراین، دسته بی از آنها از قبیل سید جوه شاه، لعل محمد، یادشاه میرخان، نظام الدین و میرزمان الدین از دربار بریدند و به آزاد یخوهای بیرون دربار پیوستند. آزاد یخوهای بیرون دربار که مطالعات عمیقترسیاسی داشتند و نحوه بینش و نگرش شان در زمینه تحولات اجتماعی گسترده تر بود، سازمان «جمعیت سری ملی» را تاسیس کردند. در جمعیت سری ملی افراد مؤسس نظیر تاج محمد پغمانی، سید جوه شاه، غور بنسیدی، میر سید قاسم لغمانی، غلام محمد مینه گوی، میرزمان الدین بدخشاکی، محمد انور بسمل، احمد قلی قزلباش، میر سید قاسم لغمانی، کاکا سید احمدلودین و چند تن دیگر از جناحهای تحول پسندان، دربار، مبارزان منفرد، دسته بی از مسلمانان هندی نیز پذیرفته شدند. برنامه سیاسی و فرهنگی این

سازمان عمدتاً در نقطه «تبدیل حکومت مطلق العنان به یک حکومت مشروطه، تحصیل استقلال افغانستان و نشر تمدن و فرهنگ جدید در افغانستان» متمرکز شده بود. اگر چه این سازمان، کامیابی چندانی به دست نیاورد، در اثر خیانت برخی از اعضای وابسته آن به ناکامی رو به رو گردید و بسیاری از اعضای کادر رهبری و حلقه های پایتخت، اسیر زنجیر وزندان و گلوله باران گردیدند و بنیاد تشکیلاتی سازمان نیز درهم ریخت، ولی «مشروطه خواهان محبوس» با مقاومت مردانه ثابت کردند که «بیروان نخستین یک آیدیا - لوژی جدید و صمیمی ترین انسانهایی هستند که بر پایه عقیده و ایمان تکیه داشته و از حرص و ترس و ریامبرها هستند.» و از همینجا است که تأثیرات کار و کوشش درخشان سازمان «جمعیت سری ملی» برجای ماند و منشأ بالنده گی انقلاب بیان آبدیده دوره های پسینتر گردید. پیدایی و تشکل و نضج آسولر - بهای نوین سیاسی سبب شدند که زمینه های نسبی بالنده گی فرهنگی فراهم آید. جای رکود و سکوت مرکب گذشته رانوعی پویایی نسبی فرهنگی فرا گیرد. در ببحوجه دگر گونهای نسبی اجتماعی و پدید آمدن روند تازه سیاسی، گروهی از عناصر انقلابی و روشنفکر به ایجاد و آفرینش مقدّماتی جانمایه های

نوین فرهنگی آغاز یکنند. نخستین و برجسته ترین ثمره کار کرد های درخشان فرهنگی مشروطه خواهان، نشر جریده «سراج الاخبار» بود. باری عده بی کوشیده اند ثابت کنند که گویا «جریده سراج - الاخبار» بر پایه سخاوت و اراده «شاه» صورت گرفته است. حالانکه چنین امری، یک پندار تواند بود، زیرا در یکی از جلسات هیئت مدیره تصویب شده بود که «با صرف مساعی کوشش شود که امیر حبیب الله - خان در نشر فرهنگ تشویق گردد و اعضای حزب را (ناشناخته) در نشر تمدن و فرهنگ جدید با خویش، مدد همکار بشناسد.» بنا بر این، درستتر، این است که نشر جریده «سراج الاخبار» را حاصل کوششهای آگاهانه فرهنگی آشکار و پنهان همه مشروطه خواهان و روشنفکران آن عصر بدانیم نه بخشیده شاه یا برخی از عناصر نزدیک و وابسته به شاه. شاه در اوایل احراز قدرت سیاسی - سلطنتی آماده شده بود که برخی اصلاحات نسبی اجتماعی را بپذیرد، ولی پسانها، پشیمان شد، راه رشد و تکامل پدیده های نوین فرهنگی را سد نمود و بسیاری گفته ها و دستاوردهای تازه را، که بر بنای دگرگونی کلی اجتماعی پدید آمده بود، نقض کرد. از سوی دیگر، نا توانی

دلی پر خون داشت، اما خنده بی بر لب خنده زهر آگینی که نشاند هنده درد های درونی بود که کمتر بر زبان می آورد میخواستی بزرگوار ریهای او را پر شرمم، چه دشوار است با اشکهای این خامه چنین کردن و میخواستی کارهای فرهنگی و خط زنده گی او را دریابی، چه دشوار است همه رامو به مو باز گفتن. باشد، چیزهای را، اما به گونه فشرده، از زنده گی او که با بیماری جانکاه همراه بود و از آفریده ها و پژو هشهای او که شیفته گی او را به هنر و فرهنگ بیان میدارند، میشود بر زبان قلم آورد.

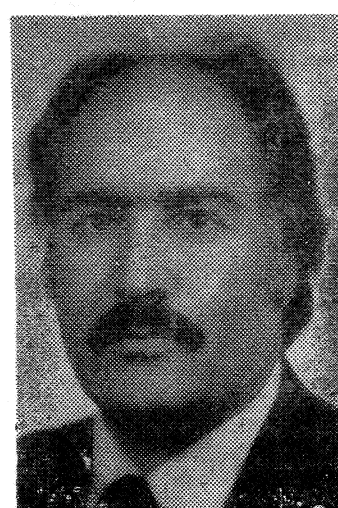
محمد حسین وفا سلجوقی به سال ۱۳۲۰ خورشیدی در پایحصار هرات چشم به دنیا گشود و از پدر خویش استاد فکری سلجوقی و از جد خویش مولوی عبدالفتاح که از پیشکسوتان جنبش معارف نسوان بود، گام گذاشتن به مرزهای هنر و دانش و آزاده گی را آموخت. در سال ۱۳۴۱ ش لیسۀ سلطان غیاث الدین غوری را به پایان رساند و در سال ۱۳۴۵ ش پس از به فرجام آوردن دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل، به وزارت تعلیم

چند دهه پیش، تندر نبود خیابانهای هری را، گامگذاری کودکی گرمایی ویژه بی بخشید و در ایوانهای در فرو ریخته اختیار الدین نوای خجسته بادا، ترا ای سر زمین شعر و فرهنگ این نهاله باغ هنر، طنین افکند. سایه قبای پیامبر، او را در میان خویش گرفت و چار باغ دل خانواده شان را، این یادگار سلاله سلجوقیان، آینه بنندان کرد.

این نوباوه، زیر نگاههای تیز و خرد گستر مردی که از هر کلکش هنری میبارید، بالید و به گوشه های شنوایش همواره آوای سخنان حکیمانه و عالمانه طنین افکند. او خاک تیره بی نبود تا باد بر بادش دهد، بل او شاعر بود و در شعرش انسانیت گمشده را فریاد میکرد و عشق به برهنه پایان مستمند را زمزمه مینمود. باید چنین میبود، مگر فرزند سخنگور آگاه و انسانسالاری چون فکری نبود؟ پژوهشگری بود که تا به ژرفا هاره نمی یافت، خامه از کف نمینهاد و تا به تازه گی و ارژنده گی کار خود باور نمیداشت، دست به تحقیق نمیزد. باید چنین میبود، مگر از تبار فرزانه بی

افسوس و فراز این جهان رفت

چون صلاح الدین سلجوقی - فیلسوف نامور و ادیبی که کوه و کتل های شعر بیدل را شکافت، نبود؟ اگر خامه را انگشتا نش نوازش میداد، چنان خوش مینوشت که گویی یکی از شاگردان یاقوت است که از دهان خامه اش درو مرجان میریزد. باید چنین میبود، مگر در خانواده بی که هنر را تا مرز های تقدس گرامسی میداشتند، زاده نشده بود؟ حقا که حسین وفا سلجوقی، خلف الصدق، اسلاف بزرگوار، بینشمند و روشنگر خویش بود. با این همه چنان فروتن بود و چنان بیمدعا، گزاره را که چه گویی، حرفی در باره دانش و هنر خود بر زبان نمی آورد، گویی از خم یک کوزه هم نگذشته است، در حالی که به هفت شهر هنر ره یافته بود. وفا از مبتدیانی نبود که نمک هر خوانی را چشیده و نمکدان را شکسته باشد، او از آن وفا گیشان فرهنگمنش و پالوده دلان نیک اندیشی بود که در سرزمینهای بگرو بایر، با عشق پاک گام میگذاشت و تا



فرهنگ و شناخت

شناخت انسان این موجود پیچیده هستی و معرفت کامل به ماهیت او در دریافت بعد فرهنگی وی یعنی مطالعه خرد او میتواند خلاصه گردد. انسان شناختن جامعه شناختن هرگز نمیتواند جدا از مطالعه فرهنگ و رشد روند فرهنگی جامعه صورت پذیرد. انسان در مراحل تکامل خویش در روزگار دراز و طولانی حیات از پیچ و خم های دشوار گذاری گذشت تا به مفهوم والای انسانگری دست یافت، در این پیچ و خم دشوار گذاری، تکامل زیستی انسان او را آهسته آهسته از حیوان انسان نما به حیوان منطقی بدل ساخت و از وی انسان اندیشمند، خرد گستر و متفکر ساخت و نهاد هایی که او را از آن ورطه ظلمانی بدین عرصه ملکوتی هجرت داد، سرشت فرهنگی او بود.

فرهنگ چلچراغ تابناکی بود که در مسیر راهپیمایی طولانی انسان از مرحله رقتبار حیوان انسان نما Anthropoide در آستانه کاخ طلائی انسان خردمند پرتو افشاند و او را چنان بار بار آبی بخشید تا هستی و زنده گیش را از فرومانده گی و ذلت، از بی مایه گی و حقارت، به شکوه و جلال مادی و عمق ژرفای معنوی بکشاند. باور بدین اندیشه سهل انگارانه، سطحی و کم عمق که فرهنگ چونان روبنای لرزان نهاد های مادی و چاکر گوش به فرمان زیر بنای اقتصادی است، ناشی از عدم شناخت کامل فلسفه پیشا هنگ و کم بها دادن به موازین اصولی و ایجاد گسترده این سیستم فکری است. آنان که سرشت هستی ساز فرهنگ انسانی را به خاطر بر داشت کم مایه، بی ریشه و ناشایسته از جهان بینی علمی، با همه گسترده گی، سازنده گی و پویانده گی آن در نیافته اند، ناگزیر رسالت فرهنگ را در روند تکامل هستی و رشد و پویایی تمدن، حقیر انگاشته و نقش آنرا، چاکر منشا نه، عاطل و ایستا پنداشته اند.

ما بدین باوریم که پایایی تمدن انسانی با پویایی فرهنگ آن تمدن وابسته گی سرشتی دارد و مدنیت هایی که تاب زنده بودن را در مسیر خرو شده هستی نداشته اند، مدنیت های فاقد فرهنگ زایا بوده اند و ناگزیر در جنگ و ستیز در پیکار تنازع البقا

یاری ما ندن و بودن را از کف دادند و فرو پاشیدند. از همین روست که هیچگونه آرمان فلسفی و سیاسی نمیتواند بدون پیوند سرشتی با نهاد های فرهنگی بالنده گی یابد و حتی عرض اندام نماید. در همین روند به دیده گرفتن ارنیه های فرهنگی و قانونمندی های آن، مطالعه و بررسی تطور و تحول آنها آگاهی از درو نماییه و مضمون آنها و قایم ساختن پیوند سرشتی با آنها و گره زدن خصلت های فرهنگی دیروزین با خصایل فرهنگی امروز و رعایت تداوم منطقی آنها، وظیفه و رسالت همه روشنفکران آفریننده گان عرصه های هنر و ادبیات و حتی نظریه پردازان و سیاستمداران است.

ملت هایی که در پشت سر شان تاج های مرصعی از ارنیه های فرهنگی را بر جای نهاده اند و دروازه های موزیم ها، گالریها، نمایشگاهها، پشات جهانی شان بر روی بشریت گشاده است و اندیشه های فرهنگیان نامبردارشان، بهترین دستاورد های معنوی و عالیترین رهنمود فکری به شمار میآید، با ملت های بی ریشه، فاقد هویت فرهنگی و بدون میراث فرهنگی ویا دارای ارنیه های حقیر فرهنگی، به هیچ روی یکی نیستند، دارایی فرهنگی،

حجم درد

این ظلمت غریب بسوز دمراننا
من عاشق سپیده و فردای روشنا
در چشم من ستاره چه تابک می شود
تک تک به جانم بغلدهمچو سوزنا
پیغمبران نور همه کوچ می کنند
اشباح شب به کوچی من سایه افکنا
با سنگ همصدایم و باخار آشنا
از من میخواه حدیث گل و سرو و سوسنا
روزان من سیاه و پراز دود و دوزخی
سوی بهشت گمشده ام بسته روز نا
از بس گیاه هرزه در این باغ سرکشید
گل ها زیاد برده شکوه شگفتنا
در سوک آن شکوفه ی بادام دلپذیر
پیروان کبود به تن کرده گلشننا
گفتی حکایتی بکن از حجم درد ها
با این زبان بسته چه بایست گردنا
غم پنجه بر گلوئی من انگنده ای دریغ
نی طاقت سکوت و نه یارای گفتنا
خون هزار مرد دلاور به خاک ریخت
از خاک تابه عرش خود ابانگ شیونا
از برگ برگ آن بچکد قطره قطره خون
فردا اگر که لاله بروییده دامنا
گل های آتشین بگشند سرزجیب خاک
از مرگ آن شهید و ازین مویه ی منا
بیزنگ کوه دامن

دلگوش

قضا دلگوش غم آگین
زمان خونین و آژنگین
بهاران زرد و درد آور
کلاغان بر فراز جسته مردان کند آور
نقیر فتح پاییزی
به گوش دره های خفته در بیابان
میچند
نهالان در مسیر بادهای وحشت هر شامگاه ماتم هر باغ
به آهنگ کلاغان سیه سیمای قیرا نند
به سان لولیی فرسوده از آزار او بسا شان
زخود شرمیده میرقصند
زبان درد کلها تلختر از مویه زال پسر مرده ست
گونها همچو بیمار و یتیم چار راه کا بلستان
زرد و پژمرده ست
ولاله - ترجمان نصادق تاریخ صحرا ها
به داغ درد مندی در هجوم یاد ها چون شعله ها در باد
میلرزد
تمام آرزو ها همچو جان آرزومند سپاه خسته زندانیان
غمگین و آزرده ست
و بال بسته شادی ز تیر کینه نامردمان پست بشکسته ست و
خون هستی پوینده در رگهای هر موجود افسرده ست
چکاو کهای نسومیدی
فر از ساقه های روح هر انسان سرود یاس را
فریاد میدارند
و مبرغان غم ز لیر داز کوهستان
پیام ننگ دوران را
چنان چون شاعران روزگار بازگشت رفعت شان خراسان
که گویی با آنها مرده ست تلخ مینا لند
که گویی ریشه ها در زهدان خاک خشکیده ست
که گویی چشمه ساران زلال عشقهای پاک گندیده ست
قضا دلگوش غم آگین
زمان خونین و آژنگین
بهاران زرد و درد آور
کلاغان بر فراز جسته مردان کند آور
نقیر فتح پاییزی
به گوش دره های خفته در بیابان
میچند

وصیادان:
کنار صخره ها و نخلها اندر کمن شاهبازان و عقابان
جمله میافند
که آنان را
زاوج نیلی پرواز
ز تارکهای رویا یی استغنائی یک آغاز
به خاک مرگ بنشانند
که نفرین باد بر آیین شان هرگز نمیدانند (۱)
و میدانند گانان بر عروج اوچها، از خسته گیی روز های
تیره تر از شب
به گوش ابر های دور
میخوانند
ایا شهباز های او جهای نیلی پرواز
ایا فرزانه گان همسفر با جوجه های آتشین نور
ایا همبالها ای راهبان عشقهای سرکش و مفرور
به سیمای امیسد خستران باغ
و پسر سشهای رنج آگین جو باران
که در امواج خون آلودشان گلبانگ های غصه هادارند
چپا خوا هید گفتن
پاسخی دارید؟
چی داغی هست تنهایی که میسوزد روا نهاد را!
ایا همبالهای من!
چمنزار روان ماندانم تاکی و تاچند اینسان زاله با ران باد
زمین پاک ما تاکی به زیر پای خوگان بساد
حریم باغهای عشق ما تاکی مقام این کلاغان باد
من از پرواز های دودی برگشت درد آلود بیزارم
و زین پرواز های تلخ جانسوز گنه آلود بیزارم
(۱) تعبیری از استاد باختری شجاع خراسانی

افسوس وفا از این جهان رفت

(از ص ۴)
های کشور نشر شده اند.
«سیر زنده گی استاد صلاح الدین سلجوقی و خانواده سلجوقی» و تحشیه و تملیق دانشمندانه «رسالة موسیقی جامی» باز تاب دهنده روشن خط کار پژوهشی او توانند بود.
چه بزرگ است مردی با اینهمه پاکی و فرهنگپروری و چه درد ناک است چنین باغ

پر میوه یی را از دست دادن، اما دریغ و دردا که در ایام پخته گی خرد و روان، دریچه سبز شعر و پژوهش او به روی دوستدارانش بسته شد و دریغ و دردا که هنوز دندا نهایش نستوده بود برف چندانی بر خانه زنده گیش فرو نباریده بود که «چراغ تابان» عمرش فرو مرد.
در این روز کارانی که فرهنگ گریزی و نا آگاهی سوگمنده نه، رونق افزای سبکسر بها شده اند و «خاک رنگین» و «باد رنگین» جای همه اصلتها را گرفته اند، این بیت سخنسالار بزرگ رودکی را در باره او صادق میساییم. از شمار دو چشم یک تن کم از شمار خرد هزاران بیش

(رهیاب)

واقعه‌نامه

عباس عطش خواننده‌دایمی و دوست «میهن» به مناسبت وفات حضرت امام خمینی مضمونی نگاشته و به ما فرستاده اند. در حالی که از ایشان صمیمانه سپاسگزاریم بر پایه مرام نشراتی «میهن» بدون تصرف آن را چاپ میکنیم.

به شمار دور هلا لی يك عزارو چهار صد سالو يك دهه و اندي از آن روز خجسته سپری میشود که پیامی از پیشگاه برین احدیت بر زمین فرود آمد. پیامی که سر-نوشت گیتی را در گون سا-خت، پیامی که آفرید کار سترگ خویشتن را پاسدار آن دانسته است و شگفتا که این پیام والا با واژه «بخوان» آغاز یافته است و این خود مبین ارج نهادن به دانش و خرد است.

خداوند این پیام خود را به قول سعدی بر زبان مردی می که ابجد نخوانده بود و لسی کتبخانه هفت ملت شسته، جاری ساخت.

دیری از نزول تنزیل عز یز ننگدشته بود که شکوهنده کی و صلابت آن او رنگ زرین هرقل و درفش کاویانی را - که از تجلیگاه آرمانهای رنجبرانۀ کاوه به مظهر طاغوتان ساسانی تغییر سیما داده بود، واژگونه ساخت و پژواک «الله اکبر» بر هنه پایان نجد و حجاز تا ساحل امویہ، تا کرانه های خزر و تا هند و غرناطه طنین افکن شد.

پیامی که محمد عربی، هزاران بار درود خدا بر او باد، آورد آفرینشگر دبستان نی شد که کوهردانی چون ابی بکر صدیق، عمر فاروق، علی فرزند ابوطالب، ابوذر، غفاری، سلمان فارسی، اویس قرنی، خالد بن ولید، میثم تمار، مالک اشتر و محمد بن ابوبکر در آن پرورده شدند. زهی و فری بر آن بز ر - گمردان دوسده اول که در نهاد و روان آنان عشق به خدا عشق به انسان و عاطفۀ شدید نسبت به مستضعفان

و کینه به مستکبران سیلان داشت. آنان به تشیع و تسنن و اندیشه های اهل اعتزال و اشعریان بهایی نمی گذاشتند، آنچه در نظر آنان اهمیت داشت نفس و ذات دین بود و کار بست دقیق موازین آن. واقعه حنین عاشورا و آن جانبازی بی همال از کدام سر چشمه جز عشق به ذات دین میتواند سر چشمه گیرد؟ اسما دخت ابو بکر و خواهر عایشه، که خدا بر پاکیزگی دامان او گواهی داد، آنگاه که میخواست فرزند خود عبدالله زبیر را به پایداری در برابر اهریمن سرشتان روزگارش تحریص کند به او گفت: ای پسرک من بنگر که حسین علی چه کرد، او کریم بود و به دستور لیمان روزگار گردن نهاد. آنانی که تاریخ اسلام را نگاشته اند چه این هشام و اعثم کوفی و محمد بن جریر طبری و چه جرعی زیدان و گوستاو لو بون همه اتفاق نظر دارند که در میان مسلمانان پس از هر چند دهه - شخصیتی پا بر نرد بان عروج تاریخی میگذارد و با این عروج شعله مقدس ایمان را در کانون عقول و قلب مژمان فروزاتر میسازد. بی گمان امام جعفر صادق، امام ابوحنیفه، حسن بصری،

محمد و احمد غزالی، امام فخر رازی، شیخ طوسی، نجم الدین کبری و در یک دو سده پسین مولینا عیدالله بسمل امرتسری، سید جمال الدین افغانی و داکتر محمد اقبال لا هوری و همانند آنان از این گروه هند. مردی، کم همنا مردی به نام روح الله الموسوی الخمینی که همین چند روز پیش چهره در نقاب خاک نهفت، رهسپار صدیق این راه بود و از سر-هنکان این سپاه. او که در شهرک حقیر خمین کاشان چشم به جهان گشوده بود و گرد و خاک حصر مدرسه ها و دود چراغ خورده از همان جوانی فخواست در تنگنای تظہیرات و مستحبات گرفتار شود و هم خود را مصروف بخت مخاص و بنت لبون و طهر میان دو خون بسازد. خمینی با شمش تند و درک ژرف خویش به درستی دریافته بود که سر زمینش از میثاق دارایی و کنسرسیوم نفت چه میکشود و دودمان فاسد پهلوی، مولود امپراتوری - پیتانیا و ژاندارم منطقه مسلح شده توسط امپریالیسم پترو دالر چه اجحافی بر ملت ایران روا میدارد و از اسلام به دستگیری روحانیون مر تجع وابسته به در بار چه کار -

یکتوری ساخته است. آن گونه که نظا می سخنسار شاعران گنجه در مقام خطاب به آورنده مصحف مقدس گفته بود: ای به سرا پرده یثرب به خواب خیز که شد مشرق و مغرب خراب دین ترا در پیسی آرایشدن در پی آرایش و پیرایشند بسکه بیستند براو برگ وساز گرتو بینی نشنا سیش باز خمینی که از دوسو با زنجیره سرخ شهادت پیوند داشت، یعنی هم پدرش به دستور رضاخان قزاق کشته شده بود و هم پسرش را آریا مهر عاری از مهر سر بریده، درخشان ترین رخای منشور عظیم و کثیرالسطوح اسلام را مطمح نظر قرار داد و دلیرانه با دودمان سفاک پهلوی به نبرد برخاست. پیامد این نبرد برای خمینی همان بود که برای ابوذر. آن سان که ابوذر را خشم و پر-خاشش به ربه کشانید، خمینی را به ترکیه و عراق و فرانسه تبعیدی ساخت، ولی این همه مصایب و آواره-گیها گویا صیقلی بود که

الماس نبرد آزمایشی های او را درخشانتر ساخت و کوش رسوایی انقلاب سفید آری-مهری را بر فراز با روی تاریخ محذرت نواخت. سر انجام آن گونه که خدا می فرماید جا الحق و ذوق الباطل وان الباطل کان ذهوفا. خمینی توانست با درک در-ست تپش نبض زمان و بهره جویی از اراده قاطع ملت ایران فرعون روزگار خود را منکوب سازد. او راز پیروزی داود بر جالوت و موسی بر فرعون را از دبستان قرآن آموخته بود. مصمم، با اراده، آسان گیر در برابر دوستان، وحش و حتی لجاج در مقابل خصمان، استوار خارا پین در مقابل قدرت نمایان و حرص و آزعنان گسیخته آنان. چنین بود سیمای خمینی و از این سیمای بسا درسهای بزرگ و عبرتهای تاریخی میتوان آموخت و اند-وخت. در باره خمینی و راه و رسم او سخن آخر را تاریخ خواهد گفت ولی در همین برهه از زمان که درد سترس ماست نمی توانیم در برابر قاطعیت و صراحت او و عمری کا رو-پیکارش به تعظیم برنجیزیم و سر فرود نیاوریم. او به آخر خط رسید ولی راهش ادامه خواهد داشت. می گویند خمینی از شیفته گان حافظ بود و حتی د جوانی به پیروی از خواجه بزرگ غزل می سروده و اکنون باید از قول محبوب ترین شاعر زبان فارسی دری در بار او گفت: هر چه کردم همه از د و لت قرآن کردم.

جوانان شایسته و پسران

سخن نه تنها بر سر تقدس، تعهد و شرف مسلک آموزگار بل از محرومیت ها محدودیت ها، درد ها و آلام پیکران او در میان است. واقعیت های عینی زنده کی امروزی این قشر بلا کشیده مرگ نیست تدریجی. میگویند: معلم شمعیت فرزندان که راه های تاریخ دیگران را روشن میسازد. اما ای وای و صد در پنخ که از این سوخته گان معرفت و رهروان طریقت حالا نیم سوخته های پیش بر جای نمانده و آرام آرام مقام پر افتخار معلم را خاکسرو زنگار غم انگیزی فرا میگردد و کسی نیست که با دم پر قوت خود این خاکستر پائس و فراموشی را بر دارد تا سکه اصیل فرهنگ پر بار ما با زحمت و محبت او صیقل یابد. تقریباً در یازده سال اخیر تمام معلمان که حزبی بودند به مقام های رهبری ارتقا کردند. یابہ خاطر به دست آوردن معاش بیشتر به ارگانهای نظامی پیوستند. بسیاری از آنان که تجربه کار و درک و تحلیل درست از اوضاع و احوال جامعه و مردم را نداشتند به اعمالی دست زدند که خشم و انزجار مردم را تحریک کرد. عناصر

پسنگر از این وضع سود چسته مکتب و معلم را آماج حملات بی رحمانه قرار دادند. در نتیجه هزاران هزار معلم شهید و بسیار مکاتب طمعه حریق گردید. از سوی دیگر خوبترین و نخبه ترین معلمان زندانی و تیر باران شدند و یا قربانی جنگ گردیدند. به گونه مثال از جمیل جیحون، استاد میر غلام علی آتش که دودمان مخفی بدخشی است، قاری ابوبکر، مسجدی هدا - پت، عبد الاحمد خوستی، فضیلت، عبد الرحیم بهمنش، محمد بخش فلک، محمد اکرم - درویشی، ... را میتوان نام برد اما هرگز، چنین مبادکه عوامل این تراژدی را یکسره تحویل فقر فرهنگی و عقب مانده کی توده ها نماییم زیرا این کار نیست طفره رفتن از حقیقت و امر - یست خلاف بصیرت چه از گذشته های دور، منزلت معلم نزد مردم تا سرحد پرستش بوده است. سعدی این

نصیحت پرداز سده ها میگوید: پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمینش در کنار نهاد بر سر لوح او نوشت به زر چور استاد به زهر پندر هر گاهی که دولتمداران به علم و معارف توجه نموده اند و به مقام والای معلم ارج گذاشته اند، مردم در بهروزی، عدالت و صلح زیسته اند و مادامی که به عوام فریبی ظلم، خود پرستی و تحقیر علم رو آورده اند حال ملت و مملکت با سیه روزی، نفاق و جنگ قرین بوده است. میگویند هنگامی که در چایان مساله پیشرفت پرشتاب کشور مطرح گردید، سیا - ستمداران، دانشمندان و نویسندگان نظرات و آرای متفاوتی پیشکش نمودند، گروهی گفتند چایان در درجه نخست باید صنایع خود را انکشاف دهد. دسته دیگر این نظر را پیش کشیدند که چایان آب و هوای معتدل و زمین حاصلخیز دارد،

صورت میگیرد تا رازهای رشد سریع این کشور کشف گردد. اما رازی وجود ندارد. همه - اش چند جمله خلاصه میشود: آموزش و پرورش پیکر و پایدار، ارجگذاری به متخصصان کادر های مسلکی، در جایر این جمله که کادر ها مشکل - کشای کار ها اند به فورمول آزمون شده زنده گی مبدل گشته است. معلم در کشور ما خوارترین فرد جامعه تصادفی نیست که مکاتب بدون معلم روزتا روز افزایش مییابد و شماری از معلمان بنا بر گرسنه گی، بی احترامی و بی اعتمادی تن به آواره گی در دیار بیگانه - نه گان داده راهی غربت میشوند. آنده معلمان که تا هنوز کشور و محیط مکتب را ترک نگفته و اتمام رسالت میکنند بر علاوه تحمل مشکلات اقتصادی با دشواریها و محدودیت های ویژه محیط کار خود نیز دست و گریبان اند که با اندک توجه و اهتمام مقامات طرق حل و امکانات موفوع شدن آنها میسر است. یکی از معضلات اساسی مکاتب چند دسته گی اداره امور و نصب اداره چی فاقد صلاحیت علمی و تقوای معلمی بر اساس تعلقات حزبی، قومی و لسانی که عرصه (ص ۸)

پیوسته به گذشته فلات بزرگ ایران است در مقابل ترکان یا مغولان که بر آن اراضی مقیم اند. (یاد نامه بیقی، مشهد، ۱۳۵۰، ص ۷۱۳).

هنری فیلد بحث تا جیک (تازی، تازی، تازی) را چنین فشرده میسازد:

۱- تاجیک های عصر حاضر مردمی استند که به خوش سیمایی معروفند و قیافه منظم و صورت دراز بیضی و ابروان مشخص مشکی (سیاه) براق) و چشمان غزالی دارند. تاجیک ها در واقع مردم مشهوری اند که در سراسر مشرق زمین پراکنده اند و نه تنها در شهر های ایران و افغانستان، بلکه در شهر های ماوراءالنهر و کشورهای تحت تسلط ازبک های تاتار سکونت دارند و به قول بعضی ها تاجیک ها تا مرز های چین بالا اقل تابت پخش شده اند.

۲- ایرانیان (آریاییان) که خود را تاجیک میخوانند فلات ایران را تا سغد در تصرف دارند. حتی در توران و قسمت غربی آسیای مرکزی یا فت میشوند. در روسیه و سا- بیریای، کمونهای تشکیل داده اند.

۳- نام تاجیک فقط در باره طبقه معینی از جمعیت مشرق و خراسان و سیستان و هرات در افغانستان به کار میرفت و در سواحل سیحون و آن سوی آن به هر کس که خون ایرانی (آریایی) داشت اطلاق میشد. مردمان ده نشین و اسکان یافته ایران نیز تاجیک نامیده میشوند تا از مهاجمین تا تار تشخیص داده شوند. این مردم حتی در ترکستان چین وجود دارند.

۴- امروز به همه فارسی زبانان افغانستان که هزاره و افغان و سید نباشند، لفظ تاجیک اطلاق میشود.

۵- گبر ها یک مخلوط نژادی از تاجیک و عجمها

۶- عناصر ایرانی نژاد که تاجیک خوانده میشوند در سیستان وجود دارند. دایره المعارف بریتانیا قبل از سال ۱۸۹۲ م تاجیک های خراسان را زیر عنوان ایرانیان ذکر کرده است.

۷- به قول ریپلی، تاجیک مخلوطی اند از ایرانیان ناصی با ترکمن و تاتار.

۸- ولایت هرات در تصرف تاجیک های آریان است (سا- بسکس ۱۹۲۱، ج ۲، ص ۲۱۷).

۹- در ایران دو گروه بزرگ نژادی وجود دارد، یکی تاجیک های نوع قدیم که در پارسهایی که در سال ۶۴۰ م به هندوستان رفته اند، نوع آنها باقی مانده است و دیگر ایرانیان اند، تاجیک های دشت مخلوطتر و سفید تر از تاجیک های کوهستانی یا گلچا هستند، اینها را میتوان سا- کتین اولیه محسوب نمود،

و تاجیک های ساکن بین سیحون و جیحون در ترکستان مخلوط شده اند، ولسی نسبتاً خود را از آنها جیم ازبک ها حفظ کرده اند. (بنگرید: همان هنری فیلد مردمشناسی ایران، ص ۷۴۵ - ۷۴۷).

همچنان باید یاد آور شد که کلمه تاجیک را بسا ابنا الا حرار، بنی احرار، آزاده، آزاد زاده گان، آزاد - نژاد دهقان، دهگان، مترادف ساخته اند. در ادب ما هر جا که احرار یا ترجمه آن آزاده و آزاده گسی میگویند مراد در ی زبا نها و تاجیکان اند

رودکی گوید: **دایم به جان او بلرزم زیرا که مادر آزاده گان کم آرد فرزند فردوسی گوید: بزرگان و با دانشی آزاده گان نوشتند یکسر همه رایگان**

اجتماعی داشته است. جنبشهای آزادی بخش ملی خلقهای تاجیک به طور مثال در برابر استیلای اعراب به جدی بوده است که انسان واقعبین و عینگیرا را به حیرت می اندازد.

هم چنین استقامت و پایداری این خلق در جهت حفظ سنن و فرهنگ و زبان غنی آن در برابر تهاجم محافل حاکمه مغولان، تیموریان و سپس ازبکان و حتی صفویان، افشاریان و سلاطین های بعدی ابعاد وسیعی داشته است. بدین معنی که خلق تاجیک از همان آغاز مبارزات ملی و میهنی شان در برابر اقوام بیگانه با حربه فرهنگ، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شان به پیکار های فرسایشی و تار و پاره کننده دست یازیدند. قش

تاجیکان

دقیقی گوید: **من جاه دوست دارم که آزاد زاده ام آزاد زاده گان به جان تقرب و شند جاه را ناصر خسرو گویند: سیرت و کردار آزاده ای بر سنن و سیرت احرار کن و یا:**

من از پاک فرزند آزاد گانم گفتیم که شاپور بن اودشیرم چنانکه از بحث پیرامون استساق لفظی و دیگر ملاحظات پژوهشی و اتنو گرافیکی واد بسی

معلوم گردید، تاجیک، عجم و پارسی و ایرانی و گبر همه الفاظی اند که با هم مترادف قرار گرفته اند، بنا بر این میتوان بدین نتیجه دست یافت که خلق تاجیک در قدیم ولایت تاجیک در حال حاضر راه بس دور و درازی را پیموده است تا به مرحله پیمایی از رشد تکاملی اجتماعی، تاریخی و ملی و فرسنگی خود دست یافته است. تاریخ این ملت کهنسال

و با فرهنگ و زبان و ادبیات غنی و سر تا سری در جهان باستان با دو لتهای کهن از قبیل پیشدادیان، کیانیان، مادها، هخامنشیان، ملو- کیان، اشکانیان، کوشانیان، ساسانیان، یفتالیان و دولتهای بعد از اسلام چون ط- هریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ملوک کرت هرات، تیموریان ماوراالنهر و هرات، با بریان هندی، صفویان، ازبکان ماوراءالنهر و افغانستان و حتی دولتهای غلجاییان، درانیان، محمدزاییان و امثال آن پیوند ناگسستنی دارد.

مبارزه خلق های تاجیک چه در جهان باستان و چه بعد از هجوم اعراب به سرزمین عجمیان، گبران و پارسها بسیار برانگیزنده بوده و جهت معین و مشخص

به این کار وادار کرد. . . وی اول کسی بود که در ملک خویش آهن در آورد و برای صنعت از آن ابزار ساخت و آب به خانه ها بر دو مردم را به کشت و زرع و درو و اشتغال به کار ترغیب کرد و فرمود تا حیوانات درنده را بکشند و از پوست آن لباس و فرش کنند و کاوشی و حیوان وحشی را بکشند و از گوشت آن بخورند. (همان اثر، ج. ۱، ص ۱۱۱ - ۱۱۲).

طبری گوید: «پارسیان گویند که هوشنگ پادشاه زاده شد و فضیلت پیشه بود و به تدبیر امور رعیت واقف بود.» (همان اثر، ج. ۱، ص ۱۱۲).

بدین ترتیب تاجیکان از همان آغاز، تاریخ خود را طوری ساخته و عیار کرده اند که در آن کار و فعالیت سازنده مضمیر بوده و اندیشه نیکو کاری، عمران و آبادانی در میان آنان تلقین گردیده است. گذشته از آن تمام جنبشها، قیام های خلقی که در تاریخ منطقه ما چه در ایام قبل از استیلای اعراب و چه در روزگار بعد از هجوم اعراب ثبت شده است، پیوند ارتباط ناگسستنی به خلق تاجیک دارد. مانند قیام کاوه آهنگر، قیام مزدکیان، مانویان قبل از هجوم اعراب، و قیام ابومسلم خراسانی، نفوذ برمکیان بلغ قیام المقنع مروزی، قیام خرمدینان، سرخ جامه گان، قیام مردم هرات و مردم بامیان علیه هجوم چنگیزیان، قیام حروفیه نقطویه علیه تیموریان و صفویان و قیام های دهقانی که علیه ظلم و ستم و بیدادگری محافل حاکمه سلاله های بعدی به وقوع پیوسته همه و همه بیانگر تاریخ پر از فراز و فرود خلق تاجیک میباشد.

به قول کبیر رنجبر ملیت دری زبان (منظور باید تاجیکان باشد. ج. ۱، ص ۱) با گذشته تاریخی و تکاملی خود زمینه پیشرفت خلق قبایل پشتون را فراهم ساخت. او مینویسد: در قبایل پشتون افغانستان امروزی تا تهاجم مغولها به افغانستان و هند مناسبات اجتماعی- اقتصادی جامعه اولیه قبیلوی مسلط بود. در حالیکه ملیت های همسایه آنها که عمدتاً دری زبانها بودند، این مراحل را مدتها قبل پشت سر گذاشته و در میان آنها شیوه تولید پیشرفته فیودالی حکمفرما بود. . . . شیوه تولید پیشرفته در شیوه تولید عقب مانده نفوذ کرده، بر آن تاثیر وارد کرد. . . و قبایل پشتون از جامعه اولیه قبیلوی بدون عبور از دوران برده کی به نظام فیودالی رسیدند. (مجله آریانا، ش. ۱، بهار ۱۳۶۴، ص ۱ - ۴ - ۵).

و اما سخنی چند پیرامون فرهنگ غنی و پر بلوغ خلق تاجیک: همان طور که در بالا یاد آور شدیم خلق تاجیک در فلات آریانا که

وسعتی به حدود دو میلیون و ششصد هزار کیلو متر مربع را احتوا میکرد، به حیات گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پرداختند. این همه آفرینش و ابداعات مادی و معنوی که در طول تاریخ گذشته در سرزمین پهناور فلات مذکور نصیب خلقهای آن گردیده است در تنها مردم ساکن در فلات آریانا شمرده نشده، بلکه در آن مردم گوناگون از هند و چین گرفته تا اندلس و روم و یونان و غیره نیز دست داشته اند این خلود

صلت همکاری بین خلقها و مردم سرزمین های قریب و بعید را نشان میدهد، اما فرهنگ و مدنیتی که بعد از ورود اسلام و پهن شدن آن در فلات آریانا نضج گرفت و با زبان سر تا سری و ادبیات غنی فارسی، دری و تاجیکی رونق مردمی، فرهنگی یافت، زمینه های یک نوع وحدت کلی و پیوند معنوی را به بار آورد که روح همبسته گی بین خلقها را بیش از پیش تقویت و استحکام بخشید. تاجیکان نخستین ملت غیر عرب بودند که به اسلام گرا- ییدند و نخستین ملت شرق بودند که فلسفه یونان را در یافتند و از آن خود کردند و نخستین بار عارفان بزرگش با عرفای بودایی و برهنی همسری کردند.

تاجیکان در طول تاریخ فرهنگ، تمدن و هنر شان هر چه گرانها بوده است پذیرفته اند و هرگز هویت فرهنگی، زبانی و ادب شان را از دست نداده اند. تاجیکان مردمانی رزمی و بزمی اند. هنگامی که منافع مردم و وطن ایجاب کرده است سرو مال و هستی خود را در راه آن فدا کرده اند. آنطوری که حوادث جاری وطن ما این حقیقت را ثابت میسازد، در عین حال مردمانی زحمتکش فروتن، کنجکاو و با فرهنگ عمیق دهقانی، پیشه وری و علمی اند. بیگمان دستاورد های فرهنگی تاجیکان قرنهای پیش مرز های ملی را در نور دیده و در بستر فرهنگ است. هیچیک از عرصه های علمی و فرهنگی نیست که تاجیکان آثاری گرانهای نیافریده باشند. تاجیکان در زراعت و باغداری، در پرورش هشیهای تاریخی، در ادبیات و شعر، در نقاشی و معماری و استادان صنایع دستی، در درازنای تاریخ تا روزگار ما مشهور بوده اند.

یکی از ویژه گیهای قابل توجه تاجیکان صمیمیت، گذشت و شکیبایی آنهاست. در میان تاجیکان تصبی نسبت به دیگر ملیتها و خلقها وجود ندارد و روان همبسته گی، شفقت و دلسوزی نسبت به انسان، سنت والای ملی این مردم است که از بزرگان خود به میراث برده اند.

پوهاند داکتر جلال الدین صدیقی

دخوانانو او محصلانو نړیوال فستیوال

د داراز نړیوالو فستیوالونو مهم هدف عبارت له دی څخه دی چی د ټولې نړی خوآنان د انسان د لوړ مقام د ساتلو ، د بی عدالتی او ظلم دور کولو ، د نړی د خلکو تر منځ دورور کولو ، دوستی او سولی ټینګولو او د بی وسلې کولو ، دموکراسی او رښتیني ټولنیز پر مختک له پاره د نړی ټول خوآنان سمبال کړی .

په سیاسی ډګر کی ، دا فستیوالونه د هغو خوآنانو سره چی سیاسی مسایل ورته په زړه پوری نه دی ، مرسته کوی خو هغوی و هغوی او خپل سیاسی شعور لوړ کړی . په دی کار کی مرسته کوی چی د خوآنانو مېرم سیاسي مسایل ، کوم چی ژوند ته گواښ کوی ، و خپری . فستیوال خوآنان په دی باوری کوی چی د دوستی ، بین المللی پیوستون او وډېرمخ ټولنو هیوادونو له سوله ایز سیاست څخه ملاتړ وکړی دلته به تیرو فستیوالونو ته یوه لنډه کتنه وکړو:

لو مری فستیوال د ۱۹۴۷ کال په جولای اګست کی

په چکو سلواکیا (پراګ) کی جوړ شو او په هغه کی د (۷۱) هیوادونو څخه (۱۷) زره خوآنو هلاکواو پیغلو کډون درلود .

«خوآنا نود دوامداره سولی له پاره سره یو شی» ددی فستیوال شعارو .

د خوآنانو او محصلانو په دوهم نړیوال فستیوال چی په هنګری (بودا پست) کی د «خوآنانو یوشی» تر شعار لاندی د ۱۹۴۹ کال په جولای اګست جوړ شوله (۸۲) هیواوه و نو څخه (۱۱) زره خوآنانو کډون درلود .

همداراز دریم نړیوال فستیوال په دموکراتیک المان (برلین) کی د ۱۹۵۱ کال په اګست کی د «خوآنانو د دوامداره جګړی د خطر په ضد مبارزه کی سره یو شی» تر شعار لاندی پرا نیستل شو چی په هغه کی له (۱۰۴) هیوادونو څخه (۲۴) زره کډون کونکو خوآنانو دلو دیخ المان د بیا ملتیاړی زوی کولو په ضد احتجاجیه مارشونه وکړل . «سوله خپلواکی ده» په هنګری (بخارست) کی د څلورم نړیوال فستیوال شعارو چی

ورکی له (۱۱۱) هیوادونو څخه (۳۰) زره انجونو او هلاکوانو په اګست کی کډون وکړ . د خوآنانو او محصلانو پنځم نړیوال فستیوال د ۱۹۵۵ کال په اګست کی د «سولی او دوستی په خاطر» تر شعار لاندی په پولیند (وارسا) کی جوړ شو چی ور کی له (۱۱۴) هیوادونو څخه (۳۱) زره خوآنانو د ټولی نړی خوآنا نو د سولی او دوستی له پاره کډون درلود .

د ۱۹۵۷ کال د اګست میاشت د شپږم نړیوال فستیوال شاهده وه چی په شوروی اتحاد (مسکو) کی جوړ شو . په هغه کی له (۱۳۱) هیوادونو څخه (۳۴) زره خوآنانو کډون وکړ . ددی فستیوال دستر هد فله پاره چی د سولی څخه دفاع وه ، ستره مظاهره وشوه .

د نړی له (۱۱۲) هیوادونو څخه (۱۸) زره خوآنانو په اووم نړیوال فستیوال کی کډون درلود چی په اطیش (ویانا) کی جوړ شو .

د اسیالی فستیوال د «سولی او دوستی په خاطر» تر شعار لاندی د ۱۹۶۷ کال په اګست کی د «سولی او دوستی په خاطر» تر شعار لاندی جوړ شو . همداراز په دی موقع د مستعمره او لوی خپلواک شوی هیوادونو د خوآنانو سره د دوستی او پیوستون په خاطر ستر میتینګ جوړ شو .

اتم نړیوال فستیوال د ۱۹۶۲ کال په جولای اګست

کی د سولی او دوستی له پاره په فنلند (هلسنکی) کی دایر شو . چی په هغه کی له (۱۱۷) هیوادونو څخه ۱۸ زره خوآنانو کډون وکړ .

دلته هم د ویانا فستیوال په شیر ، ارتجاعی ځواکو نو هاندو کړی خو د خوآنانو په بین المللی غور ځنگ کی بیلتون راولی . خوشوواجیرو کسانو داسی اخلاص مینځ ته راوړی .

بلغاریا (صوفیه) د خوآنانو او محصلانو د نهم نړیوال فستیوال کور به وچیر ته چی د ۱۹۶۸ کال د جولای له ۲۸ می څخه د اګست تر شپږمی نیټی پوری له (۱۲۸) هیوادونو څخه (۲۰) زره پیغلو او خوآنانو کډون درلود . د دی فستیوال په لی کی د «سولی او پیوستون» تر شعار لاندی د خوآنانو دکتود دفاع او په ټوله نړی کی د سولی او پیوستون په خاطر مظاهری وشوی .

لسم نړیوال فستیوال چی د ۱۹۶۷ کال په اګست کی په دموکراتیک المان (برلین) کی جوړ شوله (۱۴۰) هیوادونو څخه (۳۰) زره خوآنانو په هغه کی برخه واخیسته .

د اسیالی فستیوال د «سولی او دوستی له پاره د امپریالیستی ضد پیوستون» تر شعار لاندی د مارکس - انگلس په ډګر کی په سترو مظاهر و پای ته ورسید .

د خوآنانو او محصلانو یولسم نړیوال فستیوال په ۱۹۷۸ کال کی په کیوبا (هاوانا) کی جوړ شو . دا لومړی فستیوال و چی د افغانستان خوآنانو په هغه کی برخه واخیسته . ټول ټال (۱۸۹) زره خوآنانو له هغه کی کډون درلود .

د «خوآنان امپریالیزم محکوموی» تر شعار لاندی خوراستری مظاهری وشوی . د دی فستیوال اساسی شعار په لاندی ډول و:

« دامیر پالستی ضد ، سولی او دوستی د پیوستون له پاره» د خوآنانو او محصلانو دولسم نړیوال فستیوال له

(۱۵۷) هیوادونو څخه د (۲۰) زره خوآنانو په کډون په شوروی اتحاد (مسکو) کی په ۱۹۸۵ کال کی جوړ شو . د اګال د ملګرو ملتونو له خوا د خوآنانو کال و بلل شو . دا دی د خوآنانو او محصلانو د پارلسم نړیوال فستیوال په (۱۹۸۹) کال کی د کوریا د خلکو ددمو کراتیک جمهوریت په مرکز پیونګ یانګ کی دهر بل فستیوال په شان په جولای اګست کی د نړیوالی بی وسلې کولو ، سولی او امنیت له پاره دایر پیری دا لومړنی فستیوال دی چی په یو آسیایی هیواد کی جوړ پوری . د هغه شعار ددی : «د امپریالیستی ضد پیوستون سولی او دوستی له پاره» دا فستیوال به د نړیوالو په تیره د آسیا خوآنانو ته موقع ورکړی خود خوآن نسل د یووالی له پاره له یو بل سره نظری او تجربی تبادلہ کړی . د دیارلسم فستیوال جوړیدل د دوهمی نړیوالی جګړی د پیل کیدوله پنځو سم کال سره مصادف دی نو ځکه به په دی فستیوال کی کډون کونکی خوآنان د هستوی جګړی د مخنیوی او بی وسلې کولو او د نړیوال امنیت د ساتنی له پاره به په خپلو ګډو هغو ټینګارو کړی .

په دی فستیوال کی د افغانستان جمهوریت (۹۰) استازی کډون کوی او پرېږده د فستیوال غړی د افغانستان او نړی ټولو خوآنانو ته د سولی او صفا غړوی تر عنوان لاندی به په هغه کی برخه واخلي .

د کوریا د خلکو دموکراتیک جمهوریت د آسیا په ختیځ کی موقعیت لری او (۳۶) کاله د جاپان مستعمره و . دی هیواد د (۱۹۴۵) کال د اګست په ۱۵ نیټه خپلواکی ترلاسه کړه . مرکز یی پیونګ یانګ دی چی څه دپاسه (۲۰۰۰) کاله لر غونوالی لری . په کوریا کی تولیدی مناسبات سوسیالستی دی یعنی د تولید وسایل په دولت پوری اړه لری .

(وردی)

چراغی تریب و میری

(از ص ۶)

آموزش را دچار آشفته گی و بی سرو سامانی ها ساخته است . در مکاتب اغلب دیده شده آمر مکتب ، منشی های ساز ما نه ای اولیه حزبی ، جوانان و اتحادیه های صنفی با تظاهر و قدرتنمایی یکی در کار دیگری مداخله نموده چند دسته گی را در سیستم اداره به وجود آورده اند . برای آنکه اداره آموزشی سالم ایجاد گردد ، لازم است شورای پیدا کوژیک قا نونیت و صلاحیت داشته باشد و آمران مکاتب از آن طریق بر گزیده شوند .

معلمان جوان که به نام ، کارت معافیت دایمی دارند با ترس و دلهره از گروپ های جلب و احضار پر و سه درس تعلیم روزانه خویش را به پیش میبرند ، زیرا بارها اتفاق افتاده است که بامعیار های هفتاد فیصد و بیست و پنج فیصد خوبترین و با شخصیت ترین معلمان را با وجود داشتن کارت معافیت دایمی به عسکری سوق داده اند . در عوض آمران مکاتب مطابقت با میل خود افرادی را جذب نموده اند . این عمل باعث جولان عرصه قدرت نمایی آمر و کاهش حیثیت و اعتبار معلم میگردد . غیر از این چه بوده میتواند به طور کلی سیستم تعلیم

و تربیه نه در مرکز توجه دولت ، بلکه در حایشه امور متفرقه قرار دارد . نگاه کنید : در امتحان کانکور پایینترین نمرات به انستیتوت های پیدا کوژی و موسسات تربیه معلم اختصاص داده میشود . گویا خوار گرفتن معلم جز سیاست رسمی شده است .

معلم معمار روان نسل بالنده ایست که چشم امید جامعه به سوی آنست ، ولی میشود با روان بیمار گونه و تن در مانده و خسته ، نسلی آزاد ، پر شور ، خطر پذیر و کار دوست تربیت کرد ؟ نه هرگز نه ! هر چند در کشور جنگ ادامه دارد ، اما امید به فردای صلح آمیز قوت نمیکرد . از اینجاست که در طریق صلح شعار باید چنین باشد: همه توجه وقف مکتب ، همه امکانات به خاطر احیا و ارتقای شخصیت معلم .

بگذار معلم آن شخصیت مقدسی باشد که برای هر دانش آموز تجسم آرمان و آینده قرار گیرد . و بدین منظور گامهای مشخص آتی باید برداشته شود :

— سیستم مزد و معاش معلمان جدا از سایر کارکنان مطابق کیفیت و موثریت کار آنها به اندازه باشد که بتواند زنده گی ابرو مندی را برای

آنان تامین نماید .

— برای آموز گاران امتیازاتی مانند افسران قوای مسلح در نظر گرفته شود ، زیرا اینان نیز در یک جبهه توان فرسا بر ضد جهل و پیداد می رزمند .

— معلمان از خدمت عسکری معاف گردند و مانند گذشته دوره کار شان به مدت سر - بازی محاسبه شود .

— بلاک های جداگانه بی به نام معلمان در پروژه های دولتی اعمار و توزیع گردد .

— انستیتوت های پیدا کوژی مجدداً به شکل فاکولته های تعلیم و تربیه در چار چوب دانشگاهها تنظیم گردند .

— برای معلمان بر اساس اهلیت ، لیاقت و سابقه کار در بور سهای تحصیلی وستاژ کشور های خارجی حق اولیت داده شود .

و مانند استادان تحصیلات عالی تابع محدودیت سنی نباشند .

البته میشد دوما مورد دیگر را نیز یاد آوری کرد ولی به همین اندک بسنده میکنیم و در آخر میکوییم که با تجلیل و تظاهر به دوستی معلم کاری پیش نمیرود زیرا :

سروشک از رخم پاک گردن چه حاصل .

علاجی بکن کز دلم خون نیاید

(ض . مصدق حافظی)

